

# تزیینات

زن آساطور :

اوا! آساطور، اینچه سا؟!... چرا  
ورخت عر عر خریدی؟

آساطور :

واسه اینکه تا من رسیدم، مسلمونا  
همه کاج های ژانویه رو برده بوون !!



« از کشورهای خارجی گندم بطور وسیع خریداری میشود. » - جراید

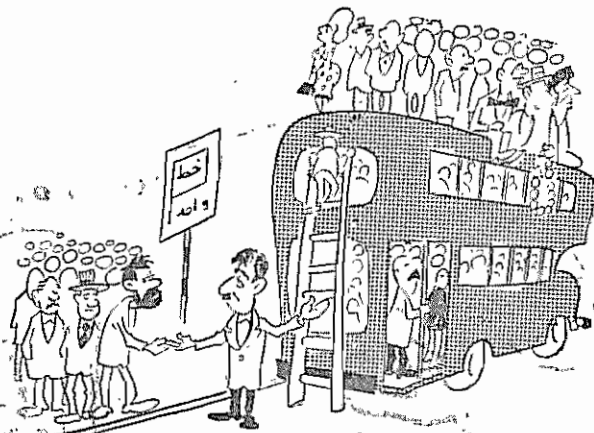


دوش در گوشه میدان سپه چشم من افتاد به جمعی ز جوانان که چومخلص همگی دیلمه هستند و همه منتظر شغلی و کارند و زبیکاری خود سخت شکارند و فروتر همه از چند هزارند، چو دیدند مرا، یکدل و یکباره بگفتند: چه کردی تو؟ یقیناً که موفق شده‌ای، کار شده بهر تو پیدا که چنین شل و شل و خون سرد زنی کام! بگفتم: رفقا، ای که چو من در پی کارید و بهر کوی دو انید و بهر سوی روانید و جوانید و ز آبنده خود بس نگرانید؛ بدانید که دیگر شده دنیا بر ما دل ما، حل شده بس مشکل ما، گشته خوشی حاصل ما، حال اگر گوش بدارید بگویم که چسان اینهمه تغییر و تحول شده پیدا و همه کس شده شیدا و دگر کار بودعار و نباید که کند کار؛ نه بقال و نه چقال و نه حمال و نه رمال و نه نقال و نه اوس اکبر نجار و نه کل احمد معمار و نه آهنگر و نه فخار و نه قصاب و نه عطار و نه سراج و نه سمسار و نه صنعتگر و نه تاجر و کاسب ابتدا هیچ نباید که کند کار و باید که زند در دو تا پاسینه دیوار و تماشا بکند سقف و هوا را.

کشور ما شده مستغنی از انواع لوازم که بود حاجت هر خانه و گشته است زهر گوشه دنیا سوی ما اینهمه اجناس روانه؛ مثلاً چای ز کلکته و قند و شکر از کشور بلژیک و پنیر از سوی بلغارود گر گوشت ز ترکیه، گل و میوه ز لبنان و سگ و اسب هم از کشور آلمان و دگر قهوه ز عمان چیق و سرچیق از شام، عسل و شیر و کره از سوئد و گوجه فرنگی و شلیل از دوی و رشته فرنگی ز هلند و شتر و کره الاغ از سوی افغان و سپس گندم و ماشین و کله گیس و تیغ و سوزن و اجناس پلاستیک از آمریکا و دگر یودروماتیک و کرم و کرس و بیگودی و سرخاب ز پاریس و زینک شهر دو میلیون نفری مرغ و دگر رب انار از قطر و روغن ماهی و نخود از سوی نروژ، پس از آن شال ز کشمیر و ز چین کاسه

چینی و دگر آنچه که برقی است چنان پنکه و یخچال ز ژاپون و خلاصه بزبان هر چه که آید ز مس و قلع و زماشین و ز پشمی و نخ، رادیوی باطری و برقی و ترازیستوری و آبی و بادی و زمینی و هوایی و دگر پرلون و کاموا و کرب و ژرژت و وال و کدری، بشکن و نشکن، تر و خشک و بدل و جامد و مایع، ز سیاهی زغال و نمک و کشمش و رو و شورود گر تخم کدو، ذرت و جو و جملگی از خارجه وارد شود و کار من و تو شده آسان و دگر اینکه کنون در خوردمانیست که با اینهمه تاریخ مدون بدویم ایندر و آند و ز پی کار و بسازیم تن خویش گرفتار: چه بهتر که بسازند و سپس عرضه کنند و من و تو نیز نشینیم و تماشا بکنیم آنکه چگونه پس از این تشریف و لایته ز یمن پیچه و چاقچور هم از هندو گل ختمی و عناب و سه پستان ز سویس و تله موش و والک و منقل و کفگیر ز کنگو، یخ و آب و تزه و جعفری از کشور دانمارک شود وارد و ما بهره بریم از همه اینها و بدز گاه خدا شکر بر آریم که داده است بمانیم آبادی و نعمت و رها نیده همه اهل وطن را ز غم و غصه تولید و دگر راحت و آسوده نموده است همه مردم ما را.

« از اتوبوسهای شرکت واحد حد اکثر استفاده میشود. » - جراید



شاگرد شوهر - آقایون بفرمائید طبقه سوم!

تصنیفهای جدید

« ترکی بلغوری! » - باهنک: مصطفی بایان!

های گیشی!

آی آمان آمان هی .... بالام هی آمان آمان آمان .... هی کاکاجان هی سنه گفتم کاکاجان ناز ایلمه کاکاجان سفره دل ، هر یانه دن، باز ایلمه کاکاجان خون بدل گیشیز، طناز ایلمه کاکاجان آن بوخاری بیخودی پرواز ایلمه کله ملق اولاسن نا که از آن بالا کاکا! هر نه لازم اولاجاخ، گفتمت از حالا کاکا!

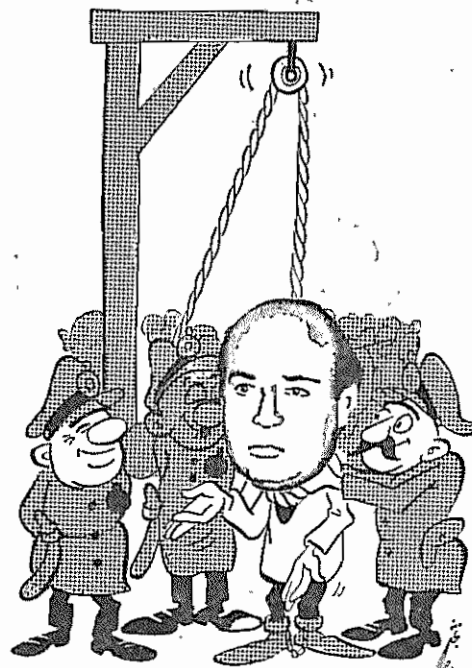
های آمان آمان بالام آی ..... آمان آمان .... آمان !!

های کیشی هر نه بهر جا نگر می بخنده، بزین یول خرابست بالام، فوری توی دنه بزین بو آجاج وقتی که ناصاف اولار، رنده بزین گر خطا عرض ایلمه دیم، توی سر بنده بزین کله ملق اولاسن نا که از آن بالا کاکا! هر نه لازم اولاجاخ، گفتمت از حالا کاکا!

آمان آمان هی ....

سنه بیر یاخچی نصیحت کنم از من بشنو بیخودی سس ایلمه، هر یانه بیپوده مدو سنه قوربان ، همه جا توی نخ بنده مرو « مزرع سبز فلک دیدی و داس مه نو؟ » کله ملق اولاسن نا که از آن بالا کاکا! هر نه لازم اولاجاخ، گفتمت از حالا کاکا!

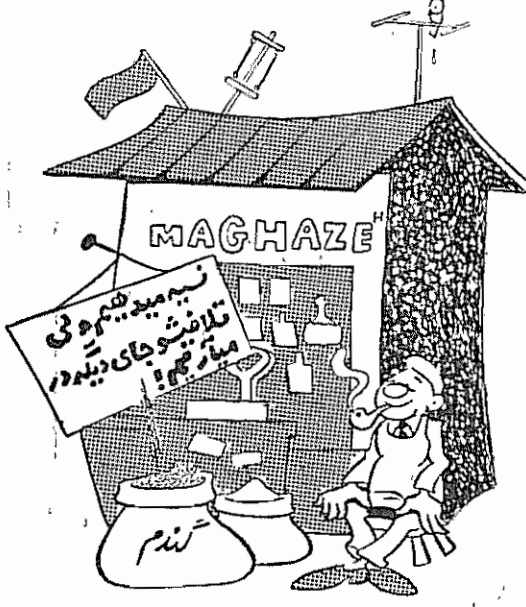
« کافه چی متهم بقتل گفتم من قصد شوخی با مقتول را داشتم. » - جراید



محکوم - ایله...! سرکار مثل اینکه شوخی شوخی جدی شد!؟

محرمات!

- میرزا یحیی! ... شیدم یسرت امشب میخواد بره جشن ژانویه؟  
- آره درسته میخواد بره.  
- خوب چرا جاوشو نمیگیری بابا؟ مگه نمیدونی اینچور جاها رفتن حرومه؟  
- بابا دستخوش! تو « ماهی سفید» میخوری با پریهوس هم سرخش میکنی «حروم» نیست اونوقت پسر من که میخواد بره جانویه حرومه!؟



« بدون شرح! »

فرق زن و پستانک

زن را اول میگیرن بعد بچه دار میشن ولی پستانک را اول بچه دار میشن بعد میگیرن !!

تربیت

انتقادی - اجتماعی - سیاسی

تاسیس ۱۳۰۱  
چهل و سومین سال انتشار  
(قدیمیترین روزنامه موجود ایران)  
اداره: تهران  
خیابان اسلامبول - شماره ۱۲۸  
تلفن ۳۹۲۲۳  
عنوان تلگرافی:  
« تهران: روزنامه توفیق »  
چاپ: رنگین  
باغ سپهسالار تلفن ۳۹۶۸۵  
کلیه امور هنری توسط:  
« استودیو توفیق »

بهای اشتراك

یکساله: ۴۰ تومن  
ششماهه: ۲۲ تومن  
برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)  
یکساله: ۴۵ تومن  
ششماهه: ۲۵ تومن  
(با پست هوایی):  
بهای اشتراك با ضافه مخارج پست هوایی آن  
«بهای اشتراك نقداً دریافت میگردد»

خر و شجفت

رامیگی؟...



داستان هفته

«صدیقه خانوم» درست ۴۰ روز بود که بعلت زایمان عروسی از خانه بیرون نیامده بود. آنروز چون هوا آفتابی بود هوس کرد به خانه «آبجی زبیده» برای مقابله قرآن برود. بدنبال این تصمیم راه افتاد. پس از آنکه مقابله قرآن کردند و مدتی هم پای صحبت «آبجی زبیده» مسئله «گو» نشستند یکی یکی از زبیده خانوم خدا حافظی کردند و بیرون آمدند. «صدیقه خانوم» که از مدت ها پیش «رباب خانوم» را ندیده بود و دلش واسه اش یک ذره شده بود (۱) مصمم شد سر راه سری هم با برزند، لذا سر خررا بطرف خانه رباب- خانوم اینها کج کرد.

رباب خانوم طبق معمول صبحهاش، مشغول شستوی ظرفها بود و با پودر ظرف شویی مخصوص که دیروز فروشنده ای بعنوان اشاتیون به اوداده بود کار میکرد و ته «ماهیتابه» را با آن «می- ساید» که در حیاط تق تق بصدای درآمد: رباب خانوم خیلی خونسرد شروع به قوزدن همیشگی خود کرد: - راه واه واه! پنا بر خدا! من نمی دونم این خونه اس یا کارومر است! بقال میره قصاب میاد. قصاب میره نو نو امید، نو نو میره آشغالی میاد، آشغالی میره چوبکی میاد چوبکی میره گد امید گدا میره- درویش میاد، درویش میره اطاق خالی بی می یاد اطاق خالی بی میره فالبین میاد فالبین میره کولی میاد - کولی میره کت شلواری میاد، کت شلواری میره کاسه بشقاب میاد! ... من نمیدونم این در بیصاحب مونده مگه جون سگ داره که از کله صبح سحر تا الاهش تق و تق و تق باید دق الباب تو کلهش بخوره! ... برم ببینم این یکی دیگه کیه!

بدنبال این حرف، رباب خانوم از جا بلند شد و بادلخوری و بدقلتی گفت:

- کیه؟ ... کیه بابا اومدم - واکن نه رباب خانوم منم صدیقه خانوم، واکن!

رباب خانوم با شنیدن اسم صدیقه خانم دوست قدیمش گل از گلش شگفت، غش غش خنده لچری را سرداد و گفت:

- ای قربونت برم خواهر! به دقه صبر کن این طرفها روتوی سبد بذارم پیام درو روت واکنم - باشه خواهر عجله نکن.

رباب خانوم با روی باز در را بروی دوستش واکرد و پس از سلام و احوال پرسسی گفت:

- به به به! سلام! صدیقه خانوم جون شو ما کجا اینجا کجا پار سال دوس، امسال آشنا! اگه همه مٹ تو از عروس شون مواظبت کنن و چل روز بخاطر اون از خونه بیرون نیان که پس باید از این ببعدهیشکی تو خیا بون پیداش نشه!.. اینهمه پسر خود تو پرور- ندی کجا رو گرفتی که حالاداری دختر مر دو مو می پرورونی؟! - چیکار کنم دیگه رباب چون، دخترای این دوره زمو نه ناز نازی ان، ما وقتی می زائیدیم روز سوم از رخت خواب بلند میشدیم ولی این دختره طفلك هنوز بعد از چهل روز رنگ بصورتش نیس - خوب بگو ببینم نوه ت چه شکلیه؟

- عین شکل بابا باشه قربونش برم.

- خوب بگو ببینم حالا از کجا میآی؟ ...

- برای مقابله قرآن رفته بودم خونه آبجی زبیده

- خوب خواهر حالا بفرما اون بالا به دقه بشین به کلوئی تازه کن، دیرت نمیشه.

- والله اگه با جاورو فراشی هم بیرونم بکنی نمی رم، حتما چند ساعت پهلوت میمونم ... نمی دونی این سر بالائی خونه شما چه پداری از من در آورد.

- خواهر جون برو یک خورده بالاتر بشین.

- جونم خونه که دیگه بالا و پائین نداره.

- خوب بگو ببینم خونه آبجی زبیده چه خبر بود؟

- جونم راست بگه گفتنی: امروز که پای صحبتش نشستم تازه فهمیدم که آبجی زبیده واقعا در پائیه! ... خیلی پره! ... يك حرفهای کنده کنده ای میزنه که پسر زهر اناخونم بند انداز هنوز بلد نیس بزنه! .. ذلیل مرده از تمام دنیا خبر داره خواهر! ... ببینم؟ ... تو یاد ت میاد اسم نخست وزیر سابق روسیا، اون کت و کلفت هرو میگم ها که از کار بی- کارش کردن چی بود؟

- «خوروشجفت» رو میگی؟

- آره ... آره ... خودشه!

آبجی زبیده راجع به اون صحبت می کرد. می گفت خواهر، چون رخ پیش روسپایه دونه موشك با سمون پرتاب کردن موشك اوج گرفت، اوج گرفت، اوج گرفت تا با سمون هفتم رسید! اونجا هم نامردوانستاد و خودشو به دیفال بهشت رسوند!.. پدر نامرد خواست اونو هم سوراخ

کنه و بره تو ولی ملائکه ها جلوشو گرفتن گفتن آهای عمو کجا؟ ... - استغفرالله ... خدا یا همه ماهارو بیمارز! خوب بعدش؟ - آخه میدونی خواهر، روسپا میخوان به خط اوتوبوس بین دنیا و بهشت کار بندازن ولی بنده- های خدانمی دونن که تاملانکه ها زیر بغل کسی رو نگیرن و خودشون اون تو نبرن رستم یل هم نمی تونه داخل بشه! ... اونها که نوچه رستم هم حساب نمیشن.

- خدا بدورا! ... خوب بعدش؟ - بعداً یهو ملائکه ها دوئیدن بطرف سوراخی که رو دیوار بهشت درست شده بود و ریختن سرموشک یکی از ملائکه ها از سه تا سر نشین موشك پرسید: «شوماها بچه حقی تا اینجا پیشروی کردین؟ کی شوماهارو اینجا فرستاده؟ ...» و اون سه تا سر نشین که نهیب ملائکه ها رو دیدن به تهنه پته افتادن و با حال پریشون گفتن: «والله بخدا ما خودمون نیومدیم، ما، بهرئیی داریم که خیلی چاق و چله است اسمشم خرووشجفته، اون مارو اینجا فرستاده!» ملائکه ها باغیظ به اونها میگن: «برین از قول ما بهش بگین مصیبتی برس تو و پیروانت بیاریم که اون سرش ناپیدا! ...» و اونوقت اون سه نفر کامبی بزمین پرت میکنن خواهر جون... من نمیتونم مثل آبجی زبیده خوب تعریف کنم، اگه اونجا بودی میشفتی که چقدر بانمک زمین خوردن اون سه تا رو تعریف میکرد از خنده روده بر می شدی! ...

- خوب بعداً چطور میشه؟

- هیچی، خانومی که شوما باشی، وقتی اون سه نفر بعد از ساعت های متمادی تو میبخونه به هوش میان و قضیه رو تعریف میکنن، بزرگون روسیه جمع میشن و از ترس اینکه مبادا دچار غضب الهی بشن «خوروشجفت» رو از کار بی کنن و فرداش

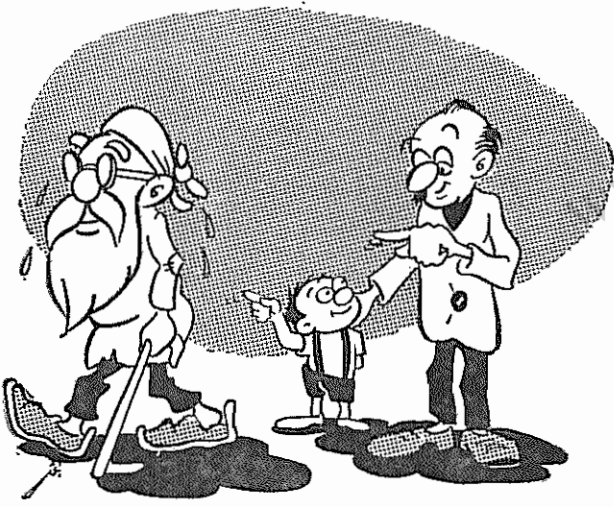


کم کم

شده کم لطف به ما دلبر جانان، کم کم ترسم از درد فراقش بدهم جان، کم کم وعده دادند که امسال ز الطاف رجال میشود در همه جا کار فراوان، کم کم نه فقط حاصل بیکار نشد کار، که شد؛

جمعی افزون به دو صد دست و یلان، کم کم ایخوش آندم که روم ذوق کنان زیر لحنای شوم آسوده ز سرمای زمستان، کم کم بود آیا که شوم صاحب يك کیسه ذغال پای منقل بنشینم بخورم نان، کم کم ترسم از ترس طلبکار و فشار موجر!

همچو مجنون بنهم سر به بیابان، کم کم یاکه با این شکم خالی وجیب بی پول بنشینم چو گدا کنج خیابان، کم کم آنکه راز دل خود گفت به پیش رفقا از شکر خوردن خواه گشت پشیمان، کم کم کمکم داد مرا دختر همسایه فریب سبب این شده که شدم تابع شیطان، کم کم بشکافند اگر کله یکمشت رجسال نرخ کج در همه جا میشود ارزان، کم کم گر دوروزی بهراد دل ما چرخ بگشت غم مخور مشکل ماهم شود آسان، کم کم اخم خود باز کن وزود بخر يك توفیق چهره ات تا که شود خرم و خندان، کم کم



بابا نونل همینه؟

نه پسر جون این دیپلمه اکابر که دنبال کار میگردی!

جارچی ها در سرتاسر مملکت جار میزنن که «از این تاریخ بیرونند هر چیز تا اطلاع ثانوی ممنوعه و این موضوع باید آویزه گوش همه باشه!»

- ای بابا ... روسپا بیرونند ملت های دیگه می پرورن.

- مثلاً کی ها؟

- بزرگون خود ما.

- چی می پرورن؟ ... موشك؟

- نه بابا، حرف ... حرف می پرورن. میگن به ساله کارخانه ذوب آهن راه میذاریم! راننده تا کسی رو بیمه میکنیم، اوتوبوسپارو انقدر زیاد میکنیم که دیگه هیچکس احتیاج نداشته باشه تا کسی سوار بشه! همه اراضی دایر رو تقسیم کردیم حالا اراضی بایر رو هم

تقسیم میکنیم! حقوق کارمند هارو زیاد میکنیم! سال دیگه وضع همه خوب میشه! تاشب عید ۳۰۰۰ تا دیپلمه استخدام میکنیم! شب عید ب مردم پلومیدیم! روز عید بهشون چلو میدیم! ... و خیلی حرفهای دیگه که حالا نمیخوام سر تو درد بیارم. حالا دیگه خدا آخر عاقبت مارو بخیر کنه با این پرورندن ها!.. - صدیقه خانوم که حوصله اش سر رفته بود گفت:

- خواهر جون هیچ ترس این پرورندن ها بدیوار بهشت که هیچی بدیوار جهنم هم نمیخوره! غصه شو نخور!

... پاشم اون بساط «سمور حلبی» رو پهن کن دو تا جانی داغ بخوریم!

«پایان»



بايد بالا بړه رشد سياست  
تا روشن شي باوضاع زمونه  
فزون گردد شعور و پيلاست  
بخون اخبار مارا دونه دونه  
(م-شيدر)

ارتش و يتنام جنوبي خود را برای يك مقابله شديد  
با آمریکا آماده ميکنند

این چی چی میگن؟ بی شبهه میگن:  
چرا فاسم کوری کردی چشانتو؟...  
داینها کم کمک؟ کردش عمو سوسام  
سلمات کم براشون پاس دادش؟  
براشون مستشار کم آخه بل داد؟  
که گردد مستحق این عنایات!

نمک خوردن انمکدون را شکستن!  
گرفتی شوخی لابد موضوعاتو!  
براشون کم گرفت درنگ، دیرامرام  
کم آخه توپ و تانک میخواست، دادش؟  
یا توپ «کودتا» کم توی گل داد؟  
مواجهه باشد با این جور اعتراضات!

قرار توقیف نفیسی شهردار سابق تهران در مورد يك پرونده  
ديگر هم صادر شد

زکی کار آنقدر بالا گرفته  
منوزم طبق اینگونه مدارک  
بموز پشت پرده فاش میشه  
لکی مطلب همین جاها تمامه

که از اون وقت تا حالا گرفته،  
و طبق «ها کذا و غیر نالک»!  
هنوزم مته بر خاشخاش میشه  
هنوزم اتهام رو اتهامه

ژنرال «خان» خواستار خروج سفیر آمریکا از ويتنام شد

بین راستی چقدر این آتش شوره،  
«خان» هم فهمیده، پشتش گذاشته  
که اینجور از عمو سوسام ناله داره

«دخالت» تا بدسرحد و فوره،  
بد این شیرینی تا حالا نکاشته!  
شکایتها ز «آش خاله!» داره

يك قطار مسافری با ۱۱۵ مسافر را آب باخود برد

بنابراین حدیث حی و حاضر!  
ز جاکنده است و با خود آب برده  
برو بالا بگم تا شیر به با خط!

قطار و با صد و پونزده مسافر،  
یه قورت آب بم مسلم روش خورده  
اینم از شاهکارای طبیعت!

مردم ويتنام ساختمان شش طبقه صدای آمریکارا با بمب منفجر کردند:

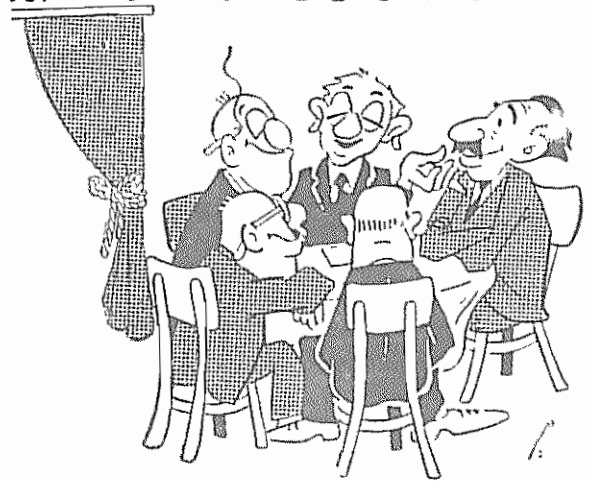
بین اظهار لطف در سوی ويتنام  
بین اونجا چه جور آسان که دانی  
از ایشان مینمایند قدر دانی (۱)

رسیده تا کجاها واس عمو سوسام  
از ایشان مینمایند قدر دانی (۱)

گنفرانس کودکان «ناسازگار» در تهران تشکیل میشود

کا کا صد دفعه گفتیم «سازگار» شو  
همین با گرک و هم بامیش «بارشو»  
به حرفم چون نرفتی این سزاته  
اگر چه دست حق پشت و پناته  
برات «خر ناسه» اینجور میتراشند  
هماناییکه گرم ریخت و پاشند!

«بعلت حمله ملخ گنفرانسی دفع ملخ در ایران تشکیل شد» - جراید



- ارواح دانشون !! بدترین بیسان خودشون از گنگلی  
میبرن!

در حاشیه رشديات!

- هیچ خبر داری که کشور ما مدتهاست در حال  
- رشد است؟  
- چطور اطلاع ندارم... مخصوصاً که رشد و پیشرفت  
من بیچاره را هم به «رشد» انداخته؟  
- خوب تبریک عرض میکنم. حالا بگو ببینم کدام  
قسمت زندگی بیشتر رشد کرده.  
- والله تا اینجا آپا ندیس خودم و سرطان باهام!

برنج و گندم زیادی؟!؟

آقای صدراعظم در ملاقات  
بانمایندگان مطبوعات گفتند:  
برنامه آینده دولت تقسیم اراضی  
«بایر» است.

و آقای کارشناس امور کشاورزی  
توفیق درحالیکه یک چشم خود را  
بسته بودند گفتند:

اگر بعد از تقسیم اراضی  
دایر، اراضی بایر هم تقسیم بشود  
در سال آینده کشاورزان ما هیچ  
چاره‌ای جز این ندارند که زیادی  
محصول گندم و برنج خود را در  
آب بریزند تا موازنه «عرضه»  
و «تقاضا» بهم نخورد! و قیمت  
محصولات کشاورزی تنزل فاحش  
نکند!؟

افتتاح بیمارستان

هفته گذشته آقای وزیر  
بهداری برای افتتاح بیمارستان  
سوسنگرد در منطقه نوارمرزی به  
اهواز رفتند و بلافاصله هم دست  
اندرکار افتتاحیات شدند ولی این  
عمل باین مهمی نظر اهالی را  
آنطور که باید و شاید جلب نکرد  
زیرا آنها انتظار داشتند که ورود  
مقام وزارت برای افتتاح بیمارستان  
قبلاً با آنها اطلاع داده شود تا هر چه  
زودتر مریض بشوند و در مدتی  
که آقای وزیر در محل حضور  
دارند برای اولین و آخرین بار  
از بیمارستان استفاده کنند ولی  
این اطلاع را با آنها ندادند و در  
نتیجه استفاده از بیمارستان منتفی  
شد!

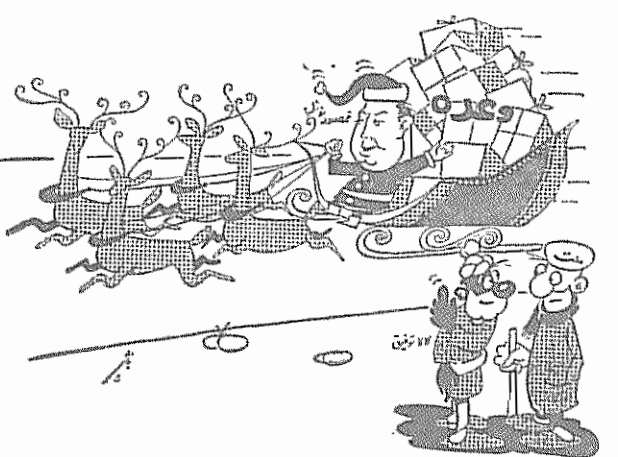
بیماری در اطاق انتظار

پزشک مرد،  
از اخبار آهفته

انتظار!

در اطاق انتظار يك پزشك  
مرد مرد دینوائی... (آی زرشك)  
کرد فوت و رخت برداز این دیار  
آنکه کارش بود عمری انتظار!  
انتظار کار و بار و نان و آب  
انتظار کفش و رخت و رختخواب  
انتظار لقمه‌ای نان و پنیر  
انتظار دروغ و ماست و کشک و شیر  
انتظار وضع خوب و کسب و کار  
انتظار دیزی شام و نهارا  
انتظار جنس ارزان و زیاد  
انتظار خولی و ابن زیاد!  
انتظار يك اطاق فسقلی  
هفته‌ای یک وعده کوفته قلقلی!  
انتظار بنز بی دود و فشار  
انتظار رخت و پخت و نووار  
انتظار دکتری با عقل و فهم  
دردل آن دکتره، بگذره رحمها  
الغرض او بوه کارش انتظار  
روز و شب، شام و نهارش، انتظار  
يك آخر هم نشد کامش روا  
مرد با حسرت، فقیر و بینوا!  
در اطاق انتظار آن مرد زار  
مرد آخر، مرد اندر انتظار!  
«ها» «خان»

با خریدن تابلوی ۴۰۰۰ تاکی مقدمات تأسیس  
شرکت واحد تاکی رانی فراهم میشود - جرایم  
تا کسی رانی  
گشت، اوضاع اتوبوس بکسی اصلاح  
نوبت الحال رسیده است به تاکی رانی  
بگمانم که ازین پس ز پی تاکی هم  
خاستق باید که بیندند صفی طولانی!



کاکابلت - سوغاتی همسوز سوغاتی ولی با بانوئش  
عوض شده!

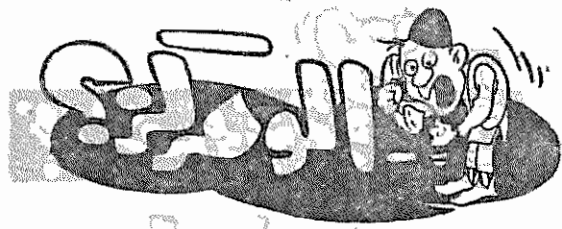
فحش ناموس!

شوفر تا کسی... آجدان! این آقا داره «فحش ناموس»  
میده! جلبش کن بروم کلانتری.  
پاسبان - منگه نشنیدم، چه فحشی داد؟!  
شوفر تا کسی... چه فحشی بهم داد؟ دیگه چی می -  
خواستی بمن بگه؟!... تو جوادیه و ایصاده میگه میدون  
قویزه بکتومن!!

شماره دی ماه ماهنامه توفیق با ۳۴ صفحه کاریکاتور، داستان،  
شعر، مقاله، لطیفه، نکته، جدول و سرگرمی، همراه با «يك  
عینک مجانی» و دو عکس جالب بر جسته منتشر شده.



کلفت مدرن (۱) به آقا  
= والله دقیقاً نمیتونم بگم چند وقت پیش شما میومونم،  
اگه شما از من خوشتون بیاد بگفته، اما اگه من از شما خوشم  
بیاد بیشتر هم ممکنه!



«خ - تلفنچی»

دل مردم زوضعش چاکچاکه!  
 ز دست شاطر آقا، یعنی ناوا!  
 بپا فریاد و داد و جیغ و بوقه!  
 بده نون دست بیچم جای قاقا!  
 تونونوایی همه عمرم تموم شد!  
 توی منزل سه تا بیمار دارم!  
 مکن مازاز خود رنجیده خاطر!  
 سرهشت اوادم، الانه چنده!  
 در این دکان سرپا واستادم!  
 معطل هستم اینجا چون سرکار!  
 قند دواجو حمام زنانه!  
 که بی مانند هستیدا اندرین دهر!  
 چرا زیر لحاف خود خریدند!  
 چرا اندیشه فردا ندارند!  
 «وم - صیاقی»

«الو، مرکز، کاکا اینجا را که  
 همه هستیم کلافه عین کاموا!  
 تمام نانوائیها شاد - وغه  
 یکی داد میزنه، آی شاطر آقا  
 یکی میگه بابا وقتم حرورم شد  
 بده نون شاطر آقا کار دارم  
 یکی گوید آهای آقای شاطر  
 یکی میگه بده اول به بنده  
 یکی گوید که من از شیش ورع کم  
 یکی گوید که من از ساعت چار  
 میان مشتریها آن میانه  
 بگو کاکا بمستولین این شهر  
 برای ما عجب نانی پزیدند!  
 چرا از کار خود پروا ندارند!  
 «شاعری مشاعر!»

«الو، مرکز، کاکا جانم فدایت  
 در اینجا گشته دائر یکمده! بانک  
 بود مشهور آن بانک ای کاکاجان  
 دهدوامی ولی ای، ای، ای رای  
 برد پیش خلاق آبروریت  
 گر از اینجا بخواهی اعتباری  
 بهانه میتراشد تا بخواهی  
 از آن دردی نخواهد گشت درمان  
 بگو تعطیل بنمایند آنرا  
 و یا از بیخ اصلاحش نمایند  
 و گرنه ما نمیخواهیم این بانک  
 «دفتراری»

جواب کاکا:

الو آمد خبرها دونه دونه  
 رسید منزل بمنزل، خونه خونه  
 حال من هستم و یک مشت کاغذ  
 که آمد از حوالی سوی مرکز  
 شده پی توی صندوقخانه ورف  
 خبرهای شما با نوبت وصف  
 که کم کم چاپ گردد ریزه ریزه  
 زش برای بزرگ و ریزه میزه  
 حالا من میقوم مشغول کارم  
 (بکن قطعش که دیگه وقت ندارم)



«بیماری دراطاق انتظار پزشک مرد - جراید»



«بدون شرح!»

مشهد:

افزایش نرخ

حتماً میدانید که دانشگاهها  
 مبلغ دوست تومن بابت دروس  
 عملی و آزمایشگاهها از دانشجویان  
 میگیرند، تا بحال دانشکده ادبیات  
 چون دروس عملی نداشت خوشبختانه  
 از پرداخت این دوست تومن معاف  
 بود ولی از وقتی که لوله های آب  
 دانشکده ادبیات مشهد تر کیده و  
 از سقفهایش چیک چیک آب میچکد  
 محیطی شاعرانه و رمانتیک در  
 کلاسها ایجاد شده، چه بسا که  
 دانشجویان برای تجسم کردن  
 موقعیت فلان شاعر در موقع سرودن  
 فلان شعر از همین منظره استفاده  
 کنند و احیاناً از این منظره الهام  
 گرفته و اشعار بدیعی بسازند و بدین  
 ترتیب دروس خود را عملاً فرا گیرند  
 و بنا بر این دانشجویان ادبیات  
 مشهد هم باید دوست تومن پول  
 «دروس عملی» را بسلفند!  
 «شاعری مشاعر!»

«لب کلفت»

کردگوی!

«حقوق مهر و آبان فرهنگیان کردگوی هنوز پرداخت  
 نشده و دیگر بقا لها بانها نیه نمیدهند» - جراید  
 بطوریکه خبرنگار مامی نویسد یکی از بقا لها تا بلوی قدیمی  
 و معروفی را که اغلب در دکانهای میزنند به ترتیب زیر تکمیل کرده:

پدر روحانی

«ایکه در نسیه بزی همچو گل خندانی  
 پس سبب چیست که دردان آن گریانی  
 برو ای جان معلم ز در دکانه  
 که تویی برگ و نوا فاقد یک تومانی!  
 بده اول بدهی های پس افتاده خود،  
 بعد رو کن پس از این برادر هر دکانی!  
 ندهم نسیه از این پس بتو حتی کبریت  
 که سر بروج پی دادن آن نالانی!  
 موقع بردن اجناس حواست سر جاست  
 چو بری نسیه دگر دستخوش نسیانی!  
 بخسابدازی بگو تا که حقوقت بندهند  
 که نمادسته دگر برتن زارت جانی!  
 برو از درب دکان، نسیه نخواهم دادت  
 گر چه با شخصیت و صاحب عنوان هستی  
 ندهم نسیه، بروای پدر روحانی!»

خوزستان:

سد مفید\*

سازمان آب و برق و ایستادار  
 خوزستان تصمیم گرفته اند که سه  
 سد جدید برای بهره برداری بهتر  
 از آب رودخانه در خوزستان بنا  
 کنند ولی صاحب نظران کمیته سد  
 درست کنی توفیق پیشنهاد میکنند  
 با توجه باینکه سد هایی که تا بحال  
 ساخته شده نه بوداشته نه خاصیت  
 و فقط سوزمان شرنامه را به نان  
 و نوائی رسانیده این سه تاسد را جلوی  
 چیزهای دیگه بندند که بگراست  
 به مقصد اصلی خودشان بر نود و دیگر  
 این طرفها پیدایشان نشود چون  
 با این کار، دیگر مردم این جور  
 چیزهای بدید را اصلاً نخواهند  
 دید و چشم و دلشان هم هوس آنها  
 را نخواهد کرد!

«چشم و دل سیر»



محمود آباد:

وطن پرستی

چند روز پیش فرهنگیان  
 «محمود آباد» اعلام کردند که  
 منبعض برای لباسهای خود از پارچه  
 های وطنی استفاده خواهند کرد  
 از شما چه پنهان ما غیر فرهنگیان  
 بعد از خواندن این خبر، کلی  
 حسودیمان شده چون با این وضع  
 فرهنگیان محمود آباد باید خیلی  
 پولدار باشند که بتوانند برا  
 پوشاندن خودشان از پارچه استفاده  
 کنند ولی بهر حال ما هم مثل  
 فرهنگیان محمود آباد آدم های  
 وطن پرستی هستیم چون برای  
 پوشاندن نقاط لازم بدن (ا) فقط  
 از دوتا دست خودمان استفاده  
 می کنیم و بهیچوجه از دست  
 خارجی کمک نمیگیریم!  
 «اهالی محترم»

«م - معرفت»

آب اصفهان

وضع ما باشد از این بابت خراب  
 تا بر برگشت با لعل مذاب  
 کشف آن دارد بسی رنج و عذاب  
 داستانش بگذرد از صد کتاب  
 بس جگرها کرده از مردم کباب  
 نه توان ماندست نه طاقت، نه تاب  
 چند من اکنون گذارم رویم  
 تا مگر در خواب بشم روی آب

اردبیل:

آخرین خبر

آخرین خبر رسیده  
 از خبرنگار حیران ما در  
 گردنه «حیران» حاکیست  
 که بعد از باریدن هشت  
 متر برف در نواحی، سطح  
 زندگی مردم با اندازه هشت  
 متر بالا آمده است!

جنوب:

اول و آخر

«آخرین» خبر رسیده از جانب  
 «اولین» خبرنگار روزنامه توفیق  
 که قبل از سایر خبرنگاران به  
 نقاط زلزله زده و سیل زده جنوب  
 رسیده حاکی است که «اولین»  
 خبر «آخرین» خبرنگار ما که با  
 پست هوایی برای ما فرستاده بود  
 گرفتار سم های نباتی مبارزه با ملخ  
 وزارت کشاورزی گردیده و در  
 بین راه سر به نیست شده است!



آفاچاری:

- هالو: دائی!
- قندره: لک!
- شور (بروزن شعر): آویزان!
- بنبو: شیر آب!
- ح - الماسی

زالی:

- چلبکی: آویزان!
- شتل: اردنگی!
- کوچاخ: سوراخ!
- گلو: خریزه!
- نوه: رستم



آزمایی شکست ناپذیر

یک آگهی يك صفحه‌ای كل وبته دارم مثل دعای بیوقتی و قولنج بدست مارسیده که وسطش شامل «برت لنکستر» ، تفنگک بدست و عربده کشان چاپ و دورویر و بالا پائینش هم شعارهایی برشته تحریر کشیده شده که بینی و بین الله مؤید آن خبری است که چندوقت پیش منتشر شد و مضمونش این بود که ایران در نمایشگاه طرهای تبلیغاتی مقام قابل توجهی بدست آورده ، بخوانید و کیف کنید :

حافظ یا قتادی شکست ناپذیر

با قدرت فوق العاده‌ای به پیش میرود . آیا شما از این

پشرفت باخبرید ؟

قدرت الهی و شرکت با ابوالفضل شکست ناپذیر همیشه پایدار میماند ؟ از اول اردیبهشت ماه ۴۳ زبده ترین کارگران تهرانی با حقوق هنگفت استخدام و بهترین شیرینی روز را - ریز - نازک - تازه مانند برگ گل بمشتریان تقدیم کرد و تاکنون توانسته ایم با اراده قوی و شوق و علاقه فراوان و همت مشتریان که یکی پس از دیگری بما پیوسته که تا کنون تعداد آنها بیش از ۱۲/۵۰۰ نفر شده اند .

کلیه مشتریان این قتادی معتقدند که با این روش مدرن و اجناس مرغوب و قابل اطمینان تا دو ماه دیگر تعداد مشتریان به ۱۸ الی ۲۰ هـ - - - - - هزار نفر میرسند . دو ابتکار شگرف از يك قتادی شکست ناپذیر بنام حافظ و زبده ترین کارگران تهرانی با تضمین استخدام دهساله برای کلچین ترین شیرینیجات امروزی برای شما و خانواده شما ..... الخ

اندر مزایای لیسانس !

ما تا شنیده بودیم میگفتند : « به حسنت نواز ، به تبی بنده به مالت نواز به شبی بنده » ولی مثل اینکه این يك جمله را هم با توجه با آگهی زیر اطلاعات باید بآن اضافه کرد که « به لیسانس نواز که به کم شدنی بنده ! .. »

لیسانس موقت

اینجانبه زهرا خوشدل افضل مفقود گردیده از درجه اعتبار ساقط است . ۲-۱

تابلو معتاد

برای تغییر ذائقه این تابلوراهم که سردر سنیما دیانای تبریز زده اند بخوانید :  
صرف دخانیات و مواد مخدره ممنوع است ! ؟ ..

از گرامات شیخ ما

از کشفیات جدید و خطرناک تله و زوزون یکی هم کشف زیر است که عیناً از برنامه « دانشگاه تهران » دو شنبه ۴۳/۹/۲۳ برایتان می نویسیم .

« گوینده :- ..... خانه های نیمه بسته ، خانه هایی هستند که معمولا دو طبقه میباشد و به ترتیبی قرار گرفته اند که طبقه اول زیر طبقه دوم واقع شده است ... »  
- خوب شد کنتی ، ما فکر میکردیم طبقه دوم روی طبقه اوله !

بر پدرش لعنت ...

این خبر صد درصد و پنجاه خصوصی راهم از ما کو بخوانید : یکی از فرهنگیان ما کو که در دبستان تدریس میکند روزی وارد کلاس میشود یکی از محصلین را پای تخته می فرستد و بهش میگوید بنویس « هشت » شاگرد عدد هشت را می نویسد و معلم برای اینکه بداند محصل بنوشته خود اطمینان دارد پسانه میگوید - نه این که نوشتی هشت نیست ... و هفت است . شاگرد قسم می خورد که به حیب ابن مظاهر این عدد هشت است معلم باز هم پا فشاری میکند و میگوید نه ! بن هفت است : شاگرد که خیلی ناراحت شده بود بغضش میتراکد و کریه کنان میگوید :

بر پدرش لعنت که بما عوضی داداده .. !! ؟

موشهای این هفته - حسینعلیخان - نادر و - آبادان : مکافات - ایشک پور - کنالی - ماکو : تمدنی .

اقدام شایسته

بدنبال اظهار نظر باستان - شناسان فرنگی دائر بر اینکه عمارت عالی قاپوی اصفهان بزودی خراب خواهد شد ، هفته پیش با کمال خوشوقتی اطلاع حاصل شد که اداره باستان شناسی کلیه اقدامات لازم را کرده و دستور داده است که عجلتاً جهانگردان خارجی وارد عمارت عالی قاپو نشوند .

این عمل اگر چه ممکن است ظاهراً اقدام بی ارزشی تلقی گردد ولی وقتی که خوب بعمق قضیه برویم و غرق بشویم می بینیم که از نظر نزاکت بین المللی واقعا عمل شایسته ای است ، چون اگر یکوقت خدای نکرده هنگامی که جهانگردان مشغول تماشای عالی قاپو هستند ، عمارت روی سرشان خراب شود ، باید خر آورد و خجالت تاریخی بار کرد . بقول اصفهانیها :

- بگذارید اگر میخواهد خراب بشه ، روی سر خودمون خراب بشه !

همفکرها !

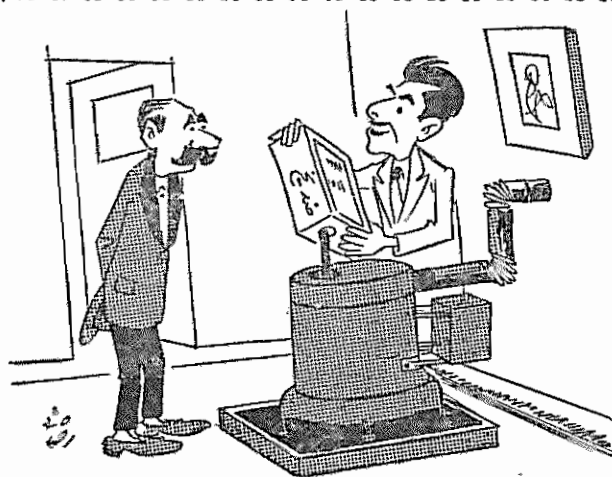
ملت - کاکاجون ما هر دو به يك چیز فکرمی - کنیم .  
کاکا - نه جانم اشتباه میکنی ، ما به « دو » چیز فکر میکنیم : « آب » و « نون » !

ابر و باد و ...

میگویند از روز ازل اولی که اداره هوا شناسی تاسیس شده و به پیش بینی پرداخته تا با امروز فقط يك روز پیش بینی اش درست از آب در آمده و آن روزی بوده است که مستخدم اداره یادش می رود که مقوائی را که روی آن وضع هوای روز گذشته نوشته شده بوده ، از پشت و پیشین اداره مزبور بردارد و مقوائی که پیش بینی روز بعد رویش نوشته شده بجای آن نصب کند ، و همینجاست که شاعر خطاب به رئیس اداره مربوطه میفرماید :

« ابر و باد و مه و خورشید فلک در کارند »

تا تو پیش بینی نمالی و به نونی بخوری !



- داری چیکار میکنی ؟

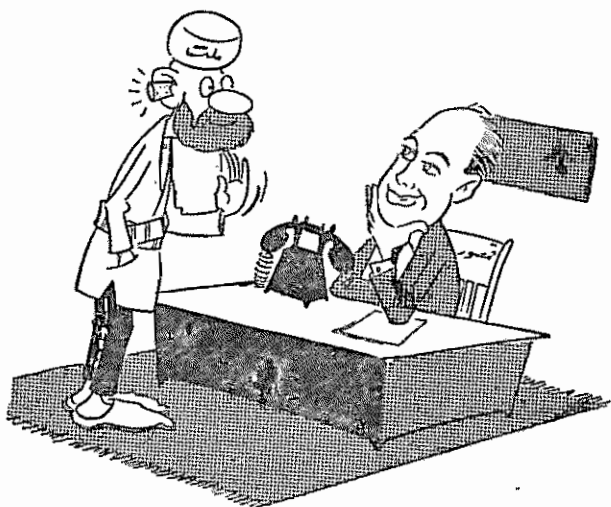
- دارم توی بخاریم « ضد یخ » میریزم که امسال رو یخ

نزنه ... تا سال دیگه هم خدا بزرگه !

بعله بگو !

اصفهان - م . مهر کن

- ای رفیقان سخن از یار بگم ؟ - بعله بگو !
- از قد و قامت دلدار بگم ؟ - بعله بگو !
- شکوه از یار جفاکار کنم ؟ - خیر نکن !
- سخن از یار وفادار بگم ؟ - بعله بگو !
- دم ز آزار دلآزار زنم ؟ - خیر نزن !
- از وفای بت عیار بگم ؟ - بعله بگو !
- درد دل در بر اغیار برم ؟ - خیر نبر ؟
- در بر محرم اسرار بگم ؟ - بعله بگو !
- شرح درد تن تبار دهم ؟ - خیر نده !
- وصف آن برگس بیعار بگم ؟ - بعله بگو !
- از بی درهم و دینار روم ؟ - خیر مرو !
- از می و مطرب و خماری بگم ؟ - بعله بگو !
- گاش یار آید و من آیم و در محضر عشق بر سر عقد بان یار بگم : « بعله بگو » !



قصور - چوب پنبه تو گوشت کردی که حرفهای منوشنی !  
ملت - نه قربان ، تو گوشت کرده ام که وعده هاتون ریزه !



فرهنگ سیاسی

- بن بلا : رئیس جمهور سابقا
- دو گل : رئیس جمهور فوتبالیست
- ایوب خان : رئیس جمهور هر حوصله
- کاز او بو : رئیس جمهور بودارا
- بو مپیدو : نخست وزیر بنزینی
- عدنان مندرس : نخست وزیر پاره پوره
- جلال بایار : رئیس جمهور با کسر و کار
- ناده چون : باطوم خوراکی
- کورتاز : زایمان قاچاقی
- قم م : سعادت مند
- اتو بوس ننز : سیرک وطنی
- قره قوروت : خوراکی بد اخلاق
- پید بهرزی : «
- قاشق چنگال : ارباب روجوع دهان
- کتاب : دفتر رو سیاه
- پنیر : سنگ پای سفید پوست
- «نوحید یوسفی»
- ساردین : قوطی کبریت ماهی
- دود : مدفوع سیکارا
- جوالدوز : سوزن ورزشکارا
- فرهنگی : «

## لطایف الطوائف

«پسرخاله عیب زاکانی»

### جستجو

مرد عیالواری زیج نشسته و آسمان را نظاره میکرد. اورا گفتند:

- ستاره کشف می کنی؟

گفت:

- عزرائیل را جستجو می کنم. از جهت کار لازمی که با

او دارم.

### کمبود

شیخ ملت الدین را پرسیدند:

- چه کم داری؟

گفت:

- نان و آب و هوا و پوشاک و چیزهای دیگری که

گفتن آن نتوانم.

### قرینه سازی

دیپلمه ای سرش شکسته بود اورا گفتند: دعا کردی؟

گفت: نه.

گفتند: پس چه کردی؟

گفت: به وزارت بیکاری مراجعه کردم و مقامات

مربوطه را گفتم:

- از بس بدنبال کار داریم از پای در افتادیم ایشان چون

این سخن بشنیدند، لگدرا چنان بر ماتحت من آشنا کردند

که از سر در افتادم.

### بالای دار

مردی بر بالای دار بحرف آمده بود.

اورا گفتند:

- چرا حرف میزنی؟

گفت:

- باین جهت که آب از سر من گذشته است.

$$۴ \times ۲ = ۱۶$$

اختلاس چی را پرسیدند:

- دو دوتا چندتا میشود؟

باسرا تگشت خود محاسبه ای کرد و جواب داد:

- شانزده تا!

گفتند: اشتباه میکنی.

گفت: درست می گویم.

گفتند: بچه دلیل؟

گفت:

- باین دلیل که تاکنون از صدقه سراسر اینگونه حساب

کردن میلیونها وجه رایج بجهت زده ام.

### سرزنش

افلاطون حکیم دیپلمه ای را پرسید:

- چه کاره ای؟

گفت: بیکار.

افلاطون سری تکان داد و گفت:

- کورشوم که می بینم و می پرسیم.

## حقوق آموزگاران روزمزد

خبرنگار فرهنگی سابق  
و آموزشی و پرورشی لاحق مابنقل  
از جراید معتبر گزارش میدهد که  
وزارت آموزش و پرورش مشغول  
تهیه طرحی است که در صورت به  
تصویب رسیدن، حقوق آموزگاران  
روزمزد به سه هزار ریال خواهد  
رسید.

همین خبرنگار اضافه میکند  
که هر چند در شرایط فعلی با  
سیصد تومن حقوق ماهانه که چهل  
پنجاه تومنش هم بابت جمعه ها و  
تعطیلات فوق العاده کسر میشود  
کرایه رفتن بمدرسه و برگشتن از  
مدرسه را هم نمیتوان داد ولی با  
همه این احوال آموزگاران روز  
مزد بسیار خوشحال هستند چون  
اگر حقوق آنها فی المثل به ۶۰۰  
تومان میرسید مجبور بودند هر  
ماه مبلغی بعنوان صدی سه بهداشت  
و فرهنگ بپردازند در حالیکه  
الآن مشمول پرداخت این مالیات  
نیستند و صدی سه کاذبی بنفع آنها  
تمام میشود!

## اینجا جاش نیست! «قلقلجی»

دلبری دارم که اندر خوشگلی همتاش نیست  
سرو درستان مثال قامت رعناش نیست  
میشود چون تلخ کامم از غم دنیای دون  
قند هم شیرین تر از لبهای شکر خاش نیست  
هر کسی عاشق نشد چون من غم «مجران» نداشت  
هر کسی بچون نشد چون من غم لیلای نیست  
وقت زحمت آن پریر و هست یارما ولی  
میکند چون استراحت هیچ یاد از ماش نیست  
بیش از این ایدل غم دنیای فانی را مخور  
زانکه هرگز مردصا جبدل غم دنیاش نیست  
عاقل و هشیار باش ایدل که مرد خوشیار  
چون بود امر و زرا خوش، غصه فرداش نیست  
فخر هر کس بسته بر عقل و کمال شخص اوست  
بر مقام و منصب داداش یا باباش نیست  
سرمکامت نیست دنیا، ای برادر غم مخور  
چونکه دنیا جز بکام مردم او باش نیست  
هر کسی دارای عنوان است و پول و پارتی  
میکند هر کار و هر گز از کسی پر و اش نیست  
بنده خیلی حرفهای گفتنی دارم ولی  
بهر گفتن خود تو میدانی که اینجا جاش نیست  
دیگران هم جان مر مثل شما ناراحتند  
لیک، هر کس، اچو کاکا جرئت غوغاش نیست

## درس انشاء

برای دانش آموزان  
دوره ابتدایی

موضوع:

### یک روز زمستانی را شرح دهید

...البته واضح و مبهرن است  
که زمستان سرد است، هوا هم سرد  
است، زمین هم سرد است. هر وقت  
هوا دلش بخواهد برف میبارد و  
هر وقت بخواهد نمی بارد در زمستان  
کفشهای ماسوراخ میشود و بابامان  
پول ندارد آنرا «نیم تخت» بیندازد  
جورابهایی ما هم از پاییز تا بهار  
عوض نمیشود وقتی توی برف و آب  
راه میرویم (می لیج! می لیج!) صدا  
میکند هر روز دیر بمدرسه میرسیم  
مارا از سر کلاس بیرون میکنند.  
کنار باغچه یخ زده میایستیم و  
می لرزیم و دماغ ما قرمز میشود  
بیادلبومی اقیتم ولی پول نداریم لبو  
بخیریم. ظهر که بخانه میرویم از  
نه مان فحش میشنویم خودش  
نتوانسته ناهار را رو براه کند  
فحشش را بما میدهد - توی  
اطاق میرویم کرسی بما دهن کجی  
میکند زیر اگرم نیست - و نمیدانیم  
که چرا اگرم نیست - میگویم نه  
جواب میشنویم زهر مار - میگویم  
کشنه مونه - جواب میدهد برو  
سراغ بابای بلا چون گرفته ات -  
ش که میشود بابا می آید - اخمها  
در هم است و ما میترسیم - باخواهر  
و برادر دیگرمان از اطاق فرار  
میکنیم. توی حیاط زمین میخوریم  
وقتی گرمی میکنیم بابا می آید با چماق  
کلفت مارا میزند - نه مان فریاد  
میکند چرا بچه را میزنی؟ - بابامان  
میکوبد بچه خودمه دلم میخواد -  
نه مان جیغ میکند آخر تا مسلمان -



کیشنیز خانم - چرا تک تک میکنی؟  
کاکا توفیق - برای اینکه کوه شده!

### در خیابان نادری:

هی هی - چرا پاتو عمد آروی  
پوست موز میزاری؟!  
فریزی - برای اینکه خوش  
میاد پسرخاله هام دورم جمع بشن!؟

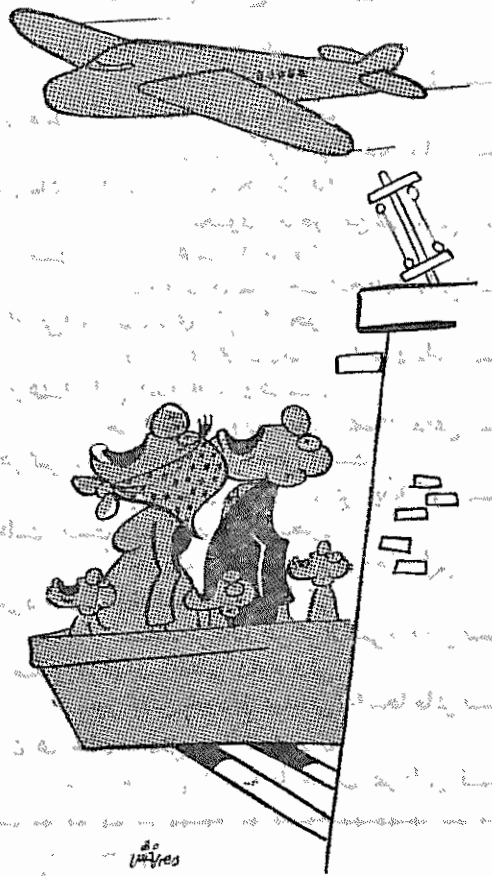
### خاصیت دیپلم

دیپلمه اولی - تو تا حالا  
از دیپلمت هیچ استفاده ای  
کرده ای؟!  
دیپلمه دومی - آره.  
- چه استفاده ای؟  
- یه دفعه با همسایه  
مون دعوا شده بود، یواشکی  
دیپلمه اوله کردم! آنداختم  
توی خونه شون!...  
... بیچاره جا بجا از کار  
بیکار شد؟!  
«فلاتنی سمنانی»



- خانوم بچه تون مریضه، میبرینش دکتر؟  
- نه خانوم جون، میبرمش نظام وظیفه معرفی کنم!  
- بچه شیر خوره چه وقت نظامه؟!  
- ای خانوم... تا اتوبوس برسه ته خط از وقت نظامش  
هم میگدره!!

گوشه تهران روزانه با هواپیما از ترکیه وارد میشود. - جراید



زن - به چشم روشن احیا نمیکنی... اینا چه روی پیرهنه؟  
مرد - والله بخدا منظور بدی نداشتم، خواستم ببینم از این روز لب کاری بیشتر خوش میاد یا از بوی ادوکلن کاری تا برات بخرم.

**نیش و نوش :**  
گفت: هیچ میدانی از بدو گشایش مجلس تا بحال ۵۰۰ لایحه از ۶۷۵ فقره لوابی که دولتها قبلا اجرائش هم کرده بودند تصویب شده؟  
گفتم: ۱۷۵ تا لایحه دیکتاتور چطور شد؟ رده شده؟  
گفت: استغفرالله، زبون تو کاز بگیره مگه میشه لایحه دولت رو هم رد کرد؟  
اون ۱۷۵ تاش هم همین امر و زور فردا تصویب میشه!

**تقسیم کار**

- شنیدی که از این هفته اولیاء محترم اقدام به برچیدن کوره های آجرپزی جنوب تهران می کنند؟  
- آره.  
- از موضوع «تقسیم کار» هم چیزی سرت میشود.  
- ای.. یک چیزهایی بلدم... منظورت چیه؟

- هیچی میخواستم بپرسم که میدونی چرا میخواهند کوره ها را برچینند؟  
- نه.  
- پس حالا من برات میگم که روشن بشی؟

عرض کنم که، چون هر چه باشد دولت یک دولت اقتصادی است و همه مسائل سیاسی و اجتماعی را از طریق اقتصادی حل میکنند، تصمیم گرفته که در مورد مسئله مبارزه با دود هم که سیاستش را چند وقت پیش نمایش دادند، از راه اقتصادی وارد شود و برای این که مبارزه با سرعت پیش برود بین مؤسسات ایجاد کننده دود تقسیم کار بوجود بیآورد، باین ترتیب که هوای شهر حوزه عملیات شرکت زائد قرار بگیرد و هوای خارج شهر، منطقه دودول کنی کوره های آجرپزی و کارخانجات ایجاد کننده دود البته غیردولتی.

**اجازه مرخصی میکرفن**

ای زجانت بلا و محنت دور دل مخلص ز دست تو خوست واقعا که تو در سخنرانی صبح تاظهر و ظهر تا شب حرف کلام را ز حرف آکندی میکرفن دوش گفت باقمصور  
حال مردم دگر بین چونت مثل دیکتر امینه میمانی وقت تو میشود بدینسان صرف مرخص کن ز لطف یک چندی!

**گرم بهداشتی بوتو گوئیک**



شوهر - بسکه باهات سرور که زدم زبونم مو در آورد.  
زن - بیاباین بو تو گوئیک موهاشو از بین ببر چون هر موئی را از بین میبره!  
ایکه پشمالوتری از پوستین خویش هم رنجوری از وضعی چنین ایکه دست و پای تو پر مو بود ایکه اندام تو چون لولو بود گر بفکری چاره هستی ای عمو بو تو گوئیک آمده از بهر تو بو تو گوئیک بخش بی معطلی زود بده با آن خودت را منقطنی از داروخانه ها و فروشگاه های معتبر خریداری فرمائید قسمت د ای مصرف کننده فقط ۴۰ ریال

**جدول فکاهی شماره ۳۶**

قابل توجه بیکار های جدول حل کن محترم: هر هفته بقدر قریه به سه تراز کسانیکه جدولهای ما را درست حل کنند و برای ما بفرستند بهر کدام یک دوره جلد شده و طلاکوب یکساله ۴۲ و توفیق ماهانه جایزه میدهم.

ماه های :-

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸

۱- حشره اینکه هم اسم  
۲- زندهای بلونداست حیوانی که باندازه پستانهایش، جان دارد  
۳- یکی از مراسم بدرقه در وزارت کار - نیم تنه «اوسا» - والی وارفته ایست  
۴- هم تلفن میزند  
۵- هم آهنگ - اون وای والی که گفتیم زفته، آمده همینجا!

۵- یخه ژیکولوها دارد - نقشه در «ماشین»  
۶- سرسلسله پوشتیان  
۷- اگر آدم خیلی مهم باشد، قبل از «بنا» میآید - نیکابدستش می کنند و مثل اون غریبه میکنند  
۸- W-C قوری!

**حل جدول شماره ۳۳**

ماه های :-  
۱- حرف - وعده  
۲- شیر - بار  
۳- پس - اداره  
۴- شمال - سور  
۵- آسیب  
۶- شناور  
۷- نی  
۸- مدار  
۹- رای - ماچ.  
شاقوئی :-  
۱- حشیش - شور  
۲- ریسمان  
۳- فر - اسامی  
۴- هالیود  
۵- برام  
۶- عباس  
۷- داروین  
۸- هر - یل  
۹- برنندگان جدول شماره ۳۳  
۱- اصقهان : آقای حسین صادقی  
۲- تهران : دوشیزه اماکیانیان  
۳- زنجان : آقای احمد افراز

دارد.  
به .. اختیار داری جانم ، هزارویک فایده دارد، فایده اول اینکه سینه مردم فقط یک نوع دود عادت میکند و فایده هزار و یکم اینکه از این بعد مردم دود هوا نمیشوند!  
در چاه خانه :  
مدیر روزنامه - مگه قرار نشد توی صفحه ای که راجع به ماهی نوشته ایم گراور ماهی بذارین ؟  
چاپخانه چی - چرا قرار بود ولی دیدیم گراور ماهی خیلی گرونه براتون صرف نمیکنه!



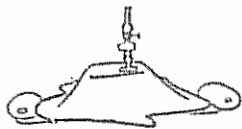
د کنفرانس کودکان ناسازگار تشکیل میشود. - جراید



کودک ناسازگار (!)

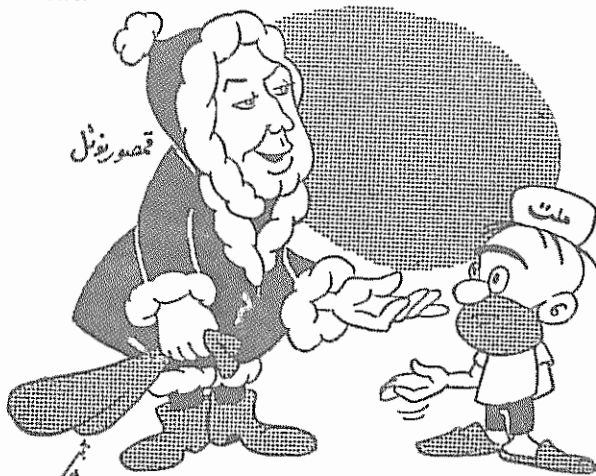
در دادگاه :

قاضی - چرا حرف نمیزنی؟  
متهم - برای اینکه مجسمه عدالت بیخ خرمو انقدر محکم گرفته که قادر به صحبت کردن نیستم !



کرسی باد

کرسی برای بنده زخم بر لرار کرد  
و آنگه بر آن لحاف کلفتی سوار کرد  
بر روی منقلی که بزیرش نهاده بود  
از بهر شام، دیزی آبگوشت باز کرد  
بوی دوتا زغال که دودش نرفته بود  
ما رابه رنج و در دسر آخر دچار کرد  
تا کهنه های شسته شود خفک، زوجه ام  
آورد جمله را، لب کرسی قطار کرد  
اکبر به شام بر سر کرسی نوشت مشق  
باباش روی آن عرقی زهر مار کرد  
در زیر کرسی اکبر بدذات، آنچنان زد  
بر حسن لنگه که زردش هوار کرد  
از گوشه لحاف، حسن بست شیشکی  
چون مادرش به تربیتش افتخار کرد  
لم داد زیر کرسی راحت پدر بزرگ  
بهرم حدیث رستم و اسفندیار کرد  
کاری چون بست، غصه ندارم اگر مرا  
کرسی نمود تنبل و عاری ز کار کرد  
با چارمن زغال و ساری خاکه تادو ماه  
یک خانواده از غم سرما فرار کرد  
کرسی برای ما فقرا نعمت خداست  
فضل خدای را که تواند شمار کرد؟! و خروس لاری



ملت... واسه من چی آوردی...؟

بابا تصور - هرچی قرار بود بیارم به ماه پیش آوردم!

نکته  
● فرق بین ارمنی و مسلمان اینست که ارمنی میتواند مسلمان بشود اما مسلمان نمیتواند بر گردد و ارمنی شود (؟)

فلسفه منع تماشای اعدام

همانطور که اطلاع دارید آقای وزیر باد کستری طی مصاحبه ای فرمودند که از این پس اعدام در حضور تماشاچی ممنوع خواهد شد. به عقیده کارشناسان امور اعدامی توفیق این تصمیم باد کستری از تصمیمات بسیار خوبی بوده که اتخاذ شده چون تماشاچیان وقتی در محل اعدام حضور بهم رسانند و ببینند که یک آدم بی لیاقت و پست تر از خودشان دارد خیلی سهل و ساده «راحت» میشود مسلماً دهنشان آب میافتد و آنها هم هوس میکنند که هرچه زودتر از این زندگی پیشرفته و در حال رشد «راحت» شوند!

احتیاج رانندگان تاکسی

عده ای از ما سؤال کرده اند که شرکت تعاونی تاکسیرانان که قرار است بزودی تشکیل شود چه عملی بنفع رانندگان تاکسی انجام خواهد داد؟

در پاسخ این عده یادآور میشویم که یگانه عمل شرکت تعاونی مزبور بنفع تاکسیرانان این خواهد بود که سوپرمارکت نوظهوری برای آنها ترتیب میدهد که در آن بعد کافی مسافر مرغوب (!) یعنی: قلمی، بدون بچه، چونه زن و راه نزدیک وجود داشته باشد چون در حال حاضر رانندگان تاکسی به یگانه چیز بیکه احتیاج مبرم دارند همانا «مسافر» است و پس...

« بیمارستانهای دولتی بعلت نداشتن تخت از خوابانیدن بیماران خودداری میکنند. - جراید



دکتر - نمیتونیم تورو بخوابونیم چون تخت نداریم.  
مریض - اشکال نداره وایمسم!

به مسافرین خارجه

باعوارضی که اخیراً برای گذرنامه وضع شده و با توجه به قیمت بلیط هواپیما، مثل آنکه عده مسافرین خارج بوجه قابل ملاحظه ای کم شده، از اینرو ما بکلیه کسانی که برای تحصیل یا معالجه و یا دیدار فرزندان خود مجبورند بخارج مسافرت کنند توصیه میکنیم که از این پس بجای رفتن بخارج، «خارج» را به تهران بیاورند که بصرفه نزدیک تر است!

معاوضه میشود

چون آقای سدر اعظم تازگیها فرموده اند که: «طرز تفکر ما مورین دولت باید فرق کند»، لذا تعداد یک دستگاه طرز تفکر نو و دست نخورده بایک دستگاه طرز تفکر هالویشکانه، که با برنامه های اخیر هم آهنگی داشته باشد، معاوضه میشود.

ماجرای کارخانه ذوب آهن

در یکی از جلسات اخیر مجلس غوغای ملی «سؤال» شد که اقدامات دولت درباره ایجاد ذوب آهن بیکجا رسیده است؟ البته جواب این سؤال را باید وزیر مربوطه بدهد ولی چون ممکن است در حال حاضر گرفتاری ایشان زیاد باشد مسئول بخش پارلمانی توفیق قبول زحمت فرموده و بدینوسیله یاد آور میشود که دولت با جدیت هرچه تمامتر مشغول روبراه کردن کارخانه ذوب آهن بود ولی قبل از آنکه این جدیت بشمر برسد مردم دعماً و پریشان گرفت که مرتکب جهاد ملی بشوند و قیمت نفت و سایر مواد سوختی را افزایش دهند و در نتیجه از نظر مخارج سوخت دیگر برای دولت صرف نکنند که کارخانه ذوب آهن را راه بیانند!

امیداست با پاسخ مستدلی که داده شده نماینده سؤال کننده کاملاً مجاب بشود!

خروج از جهاد

پاها خبر داری داداش بزرگه از جهاد ملی خارج شده؟  
نه، چطومه که؟  
آره، فندک شو انداخته دور کبریت خریده!



اطلاعات: سر بریده بحرر آمد.

توفیق: و کفت عجب روز کاریه!

سپیدوسیا: طراحان مد توصیه کرده اند که خانمها باید برای تزئین شکمشان بفسر جواهرات تازه ای باشند.

توفیق: آخه اونیا خبر ندارن که ما اینجا برای تزئین شکمان صبح ناشب دنبال بهلقه نون میدویم.

اطلاعات: مردسال کیست؟

کاتا: بیا ناشونت بدم.

گیهان: یک پسر بچه زابلی از آب میترسد.

توفیق: حتماً فرخشودیده!

پیغام امروز: بوقلمون خورها زیاد شده اند.

توفیق: باد هوا خور هامه همینطور!

باوان: از سرمای زمستان رحمت نداشته باشید.

توفیق: برونده، تو نفست از جای گرم درمیاد!

پارس: چرا خودت را آتش میزنی؟

توفیق: واسه اینکه بیمه آتش سوزی هستم!

اطلاعات: بدهکار چاقو کشید.

توفیق: و حتماً یک چیزی هم طلبکار شد!

پزشک خانواده: تو داری سرطان را کشف کردی؟

توفیق: بدسر تان قسم خیر قربان!

باوان: موزوارزش غذایی آن.

توفیق: اول صحبت از ارزش ربالی آن بکن!

اطلاعات: بره های شوستر شیر خشک میخورند!

توفیق: حالا خوبه که توی «شوستر» هستند، اگه توی «شوشتک» بودند چی می خوردند؟!

گیهان: فرهنگیان محمود آباد از پارچه های وطنی استفاده میکنند.

توفیق: خوش به حالشون که اقلا پول وطنیشو دارن!

اطلاعات: یک جوان آذربایجانی ماشینش اختراع کرده که با باد کار میکند.

قصور: نه، همیشه باید با بنزین کار کنه!

اطلاعات: بخدا من زنده ام!

توفیق: مرده رو که روش بدی میکه من زنده ام؟!!

باوان: شیر مادر چه فرقی با شیر مصنوعی دارد؟

توفیق: اگه مادر، سینه مصنوعی داشته باشه هیچی!



ممولی - جناب مرشد!  
کاکا - بعله!

- میگویم سراسیمه زمستونی آدم مگه نباید به دونه لباس تشی باشه؟

- «آدم» چرا ولی به توجه ربطی داره بوزینه!

- یعنی میگی ما «غیر آدمیزادها» حق هیچی نداریم؟

- نه که نداریم بچه مرشد، مگه خون تواز خون آدمها رنگین تره؟

- پس چی! همین دیروز به سطل پرمنگنات خوردیم، ربه شیشه مرکور کورم هم پشت بندش سر کشیدم!

- دیگه «خفه خون!» بگیر انقده از خون خودت حرف تزن داره خونم بچوش میاد!

- جناب مرشد! میتونی به چشمه واسه این آقا یون تماشاچی ها شعبه بازی کنی؟

- برو با باختانه تو بیمارزه، این تماشاچی هار کدوم به پاشعبه بازن.

- شوخی نکن جناب مرشد، اینها کجاشون شعبه بازه؟

- بچه مرشد کسی که توی این مملکت اصلاً زنده میخونه، کسی که حقوق اول برچشو به آخر برج میرسونه، کسیکه روزی چهار دفعه توی اتوبوس شرکت زائد سوار و پیاده میشه و بازم راست راست راه میره تومیگی شعبه باز نیس و چشم بندی نمیکنه؟! ولی خوب حالا واسه اینکه دلخوردنی به چشمه برات بازی میکنم.

- خدا عوضت بده جناب مرشد بیستم چیکار میکنی!

- جناب مرشد! میگن به معر که کبیر توی یکی از گوشه کنارهای مملکت به استکان خورده... تو نمیدونی چرا اینکارو کرده! - حتماً واسه این استکان خورده که لیوان تو دهنش جا نمیگرفته!

- ایوالله جناب مرشد! ولی جناب مرشد تو که این آقا یونا و خانومارو دور خودت جمع میکنی و براشون معر که میگیری چرا به بخاری یسی چیززی واسه شون



فرق بارچه و هندوانه

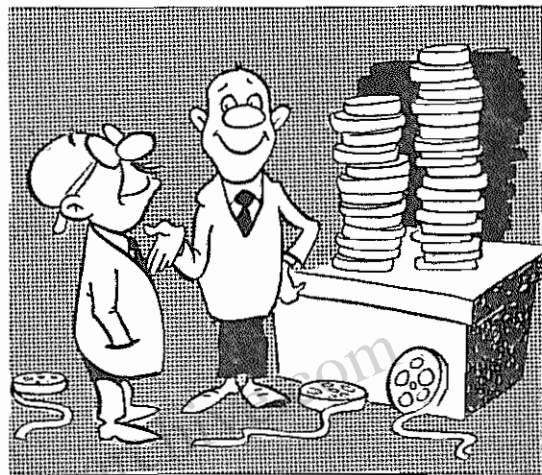
بارچه را اول می پسنند و بعد باره می کنند ولی هندوانه را اول باره میکنند بعد می پسنند!



**خوش خنده!** دم - ف: مرغ دوست

ز زور دلخوری بر گنبد دوار میخندم  
بدنیا و بمافیها و کسب و کار میخندم  
زمانی از پریشانی بحال خویش میگیرم  
زمانی بر زمین و بردر و دیوار میخندم  
به پیش من مزخرفی ز عشق و عاشقی زیرا  
به یارو دلبر و معشوقه و دلدار میخندم  
فلک با من سر جنگ و ستیز و دشمنی دارد  
ولی من روز و شب بر چرخ بدرفتار میخندم  
رسیده قرض من تا خرخره لیکن ندارم غم  
که بر ریش و سبیل مردبستانکار میخندم  
برای خوردن ماهی دل مردم همه خون شد  
ولیکن من به ماهی و بماهیخوار میخندم  
یکی از دوستان گفتا چرا هر لحظه میخندی؟  
باو گفتم که بر حرف تو هم صد بار میخندم

**دوار نطقهای هیتار پیدا شد** - جراید



اولی - مگه هیتار چیکاره بود؟  
دومی - «صدراعظام» آلمان!

**غیبگوئی چشم بسته!**

در آستانه حلول سال نوی مسیحی، پیشگویان فرانسوی چون هیچکدام آنها مطلبی درباره کشور گل و بلبل ایران نداشتند لذا منجم باشی روزنامه فکاهی توفیق قبول زحمت فرمود و خودش یک پیش بینی جالب توجهی برای کشور مورد بحث کرد.

بموجب این پیش بینی، کشور گل و بلبل در سال جدید مسیحی مرتکب چند فقره دیگر «جهاد ملی» شده و در نتیجه آن چنان دچار «پیشرفت» خواهد گردید که دنیائی را به رشک و حسد خواهد انداخت!

**تپا چاره!**

- اها! چرا سریشم توی کلاهت میمالی؟!  
- برای اینکه دیگه خلق الله نتونن کلامو وردارن!!

**خوشبخت**

موجودیکه سوار اتوبوس بشود و نقص جسمی پیدا نکند!

**ادبیات فصیح!**

**ذغال**

ذغال، بضم اول و سکون آخر، همانطور که از اول و آخرش پیداست ماده ایست سفت و سیاه که از آن بلطافاً لاجل حرارت درآید و همگان را زحمت فرزند.

و ذغال بر وزن الاغ و همچنین هم وزن سؤال باشد که در برودت و سرما چونان معشوقی دلربا روی از عاشقان فقیر نپا کند و جای دربار خفیه بگزیند.

ای صنم، هان ای ذغال رو سیاه

چند روزی هم به نود ما بیاه! و «بیاه» در اینجا بلحاظ ضرورت شعری با «هائ ملفوظ» آمده است چنانکه عرب فرماید:

ان الذغال فی زمستان الشرف، یتلزم بدست و صورت کنیف کما شرف هذا المادة لسیاه فی آب والیاه!!

یعنی میفرماید که هان ای پسر! زمستان که شرافتمند است بدرستی که تو هر آینه شرافتمند شرافتمندانی! پس بدرستی که هر آینه میدانی که بداند و همه بدانند که ذغال را باید هر آینه بشویند در آب!!

و این تفسیری است که ابن حلزون از ابن خرجنگ نقل فرموده باشد! علماً گفته اند زمستان میگذرد اما روسیاهی به ذغال تا ابد آباد باقی و برقرار میماند!! و این بدان جهت است که کناهی است از کنایات، و اشارتی است از اشارات بحال کناهی که روسیاه باشند و روسیاهی خود نبینند و پندارند هر آینه روسیاه نباشند، اما روسیاه باشند کما اینکه هستند فی الواقع!

ذغال بروزن سؤال گاه بر سر آبسر نشیند و با غرز معاشقی لذت کند. عاشق و معشوق ندا در دهند و دود از نهاد مخمور از راه دهان و بینی درآرد و چه دودی؟! ...

و هم در این ایام خوش فرجام که بجمداله و المنه هرغوره ای مویز است و هر ذغالی عزیز، بیر کوی و برزن نکری فریاد الذغال الذغال گوش فلک کرده، و همکاران اشعار ذغالیه از بر کرده، نه یک کرسی بی ذغال (!)، و نه یک شکم بی حال (!)، عاه، با خیال راحت و امیده اند، و مشغول شعر و قصیده اند! ♪ فنعم ماقال! :

ذغال ای مایه روح و روانم  
ذغال ای نازنین آرام جانم  
اگر یک لحظه در کرسی نباشی  
زمین را با زمان از هم پاشی  
کژون بسیار، پیش من عزیزی  
عزیزی و لذیذی و تمیزی  
ولیکن باز، بعد از چند ماهی  
به پیش چشم مردم، روسیاهی

ذغال از بیخ و بن منقور گردد  
بناگه زرت او قنصور گردد!

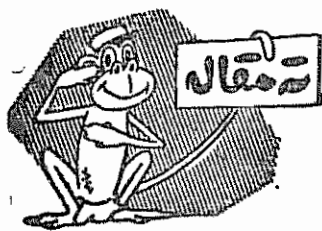
**در مصرف آب وزارتخانه ها صرفه جوئی میشود**



بدون شرح!

**اخبار آخرین ساعت**

تهران - خبرگزاری فرانسه - طبق آخرین اخبار واصله، در شب ژانویه ۴۰۰ ارمنی زیر دست و پای مسلمانها له شدند!



این هفته ته مقاله هم رفت لای دست سر مقاله! فاتحه!

مرد سیال

مجله داینرز در روزنامهها آگهی کرده که مجله تا یم در آغاز سال جدید مسیحه مردسال ۱۹۶۴ را معرفی میکند و ما اینک بکسانی که پیش بینی کنند که مجله تا یم چه کسی را بعنوان مردسال انتخاب خواهد کرد پنج جایزه نفیس میدهم .

هیئت پیش بینان بمجرد خواندن این آگهی جلسه ای تشکیل داده و پس از بررسی کامل قضا یا باین نتیجه رسیدند که عنوان مردسال مسلماً بکسی تعلق خواهد گرفت که در زمستان امسال بتواند برای خود ماهی بخرد و احیاناً ماهی یکی دوبار هم سوار تا کسی بشود!

فراق نامه

کاکاجون ای کاکاجون ای کاکاجون  
آخه یک نامهای، یک تلگرافی  
تیلیفون هم که داشتی ای پدرجون  
ما که از انتظار نامه مردمیم  
حالا اینهم جهنم، چون کاکا؛  
دو هفته بود حال ما پریشون  
به کاری کن که ما کمتر کشیم آه

ز دوری تو گردیدم پریشون  
اگر چه باس بدی پول گزافی  
که از حال خودت گوئی برامون  
دو تا هفته زار و دهشتی رو خوردیم  
فراقت سخت بود از بهر ماها  
خدا لعنت کند بر تخم شیطون  
مواظب باش نیفتی باز در چاه

شهر داری از هر نیم متر تا بلو در ماه پنجاه ریال عوارض میگیرد .



« بدون شرح ! »

عصمت اینونو!

میدانید ابتدا اسم عصمت اینونو «عصمت پاشا» بود . میگویند جناب «عصمت پاشا» در جوانی که تازه از فرنگ برگشته بوده ، در مورد جنس خریدن خیلی مشکل پسند تشریف داشته و هر وقت که میرفته جنس بخره مرتباً ایراد میگرفته!

از جمله یکروز آقای عصمت پاشا برای خرید شاپو بمغازة کلاه فروشی میرود . صاحب مغازه کلاه قشنگی برایش میآورد و از او میپرسد حضرت آقا، اینو میپسندین؟ و عصمت اینونو نگاهی از روی بی میلی به کلاه میکند و جواب میدهد:

اینونو: «پسند نیست!»  
فروشنده کلاه دیگری میآورد و مجدداً میپرسد:  
- اینو چطور؟  
اینونو: «پسند نیست!»  
فروشنده مجدداً یکی دیگر از کلاه های توی قفسه را با انگشت نشان میدهد و میپرسد:  
- اینو چطور؟  
و باز ایشان میگوید:  
- اینونو! «پسند نیست!»  
- این یکی رو؟  
اینونو: «پسند نیست!»  
- این یکی رو؟  
اینونو: «پسند نیست!»  
... و خلاصه جناب عصمت پاشا در موقع جنس خریدن انقدر اینونو اینونو میکند که همین اسم روش میماند و بجای «عصمت پاشا» معروف میشود به:  
- عصمت اینونو!

حتماً شما هم آقای عصمت اینونو نخست وزیر معروف ترکیه را میشناسید اما آیا تا بحال فکر کرده اید که چرا اسمش «عصمت اینونو»ست؟ ... یقیناً نه! پس گوش کنید! (یعنی بخوانید!) تا علتش را ما برایتان بنویسیم: عرض شود حضور با سعادت خواننده های عزیز، همانطور که



شرکت میلی رفت!

تجدید آگهی مناقصه شماره ۸۶۰۷۵۶۴۹۴۰۱۴ شرکت میلی رفت برای اینکه بهتر بتواند به جراید پایتخت نان قرض بدهد هر طور شده هفته ای چند آگهی مزایده جور و اجور، جور میکند و به جراید مهم میدهد و از طرفی چون نمیخواهد دل بقیسه مطبوعات را بشکند از این پس آگهی های «مزایده» خود را بین جراید پایتخت با شرایط زیر «بمناقصه» میگذارد:

- ۱ - پیشنهاد دهندگان باید پیشنهاد خود را با خط خوانا بنویسند.
- ۲ - برنده مناقصه باید آگهی های شرکت را در صفحات رو و لابلای خبرهای مهم روز چاپ کند.
- ۳ - کلیشه مثلث آرم شرکت باید حتماً بالای هر یک از آگهی ها بچشم بخورد.
- ۴ - اگر تمام آگهی های شرکت (با آرم جداگانه) در یک شماره پهلوی هم قرار بگیرد بهتر است.
- ۵ - زیر کلیشه آرم باید عنوان «شرکت میلی رفت» با حروف «۳۶ سیاه» چاپ شود.
- ۶ - متن آگهی مزایده نباید از حروف «۱۲ سیاه» پائینتر بیاید (ولی بالاتر اشکالی ندارد).
- ۷ - آگهی ها باید در گادر نقشه قرار بگیرد و گر نه از نظرها «ارزشی ندارد».
- ۸ - برنده مناقصه موظف است در مقابل پولی که میگیرد هفته ای چند رپورتاژ هم باعکس و تفصیلات برای تشویق از شرکت چاپ کند و گر نه آگهی ها به نشر یاد دیگری داده خواهد شد.
- ۹ - شرکت هیچکدام از پیشنهاد های رسیده را رد نمیکنند و تمام پیشنهاد دهندگان با شرایط بالا و حقوق مکفی! آگهی خواهند داد.

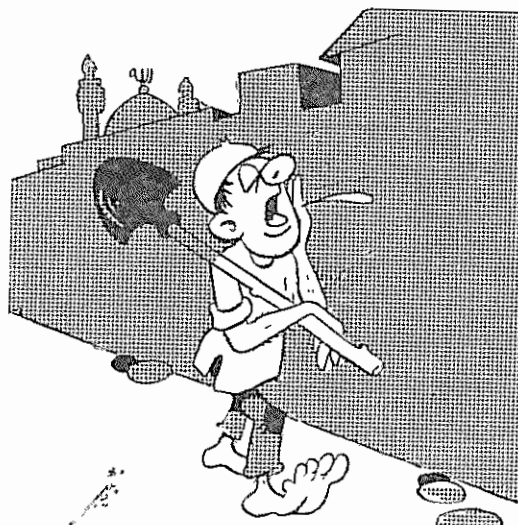
ش - آ: ۱۱۱۵۸۲۹۳۶۵۰۱ - ۲۰۰۱

کالای صادراتی

از جمله خبرهای هفته پیش یکی هم این بود که فروشندگان کالاهای «وارداتی» باید با سود سدی پانزده اجناس خود را در اختیار مشتری قرار دهند .

کاکا بعد از خواندن این خبر خیلی خوشحال شد ولی تو این فکر رفت که چرا سود بعضی کالاها بکدفعه صد درصد شده ؟ .. برای رفع مشکل خود تلفناً با صدراعظم تماس گرفت و علت را از ایشان پرسید . صدراعظم نیز جواب قانع کننده ای باین شرح بکا داد :

مگه در متن خبر دقت کردین که نوشته سود کالاهای «وارداتی» در حالی که اون کالاهای که شما اسم بردین «صادراتی» .



آی ، باغچه بیل میزنیم . کاج ژانویه هوس میکنیم!

بهترین هدیه

... برای فرزندان ، دوستان و خویشان شما که خارج از کشور بسر میبرند : اشتراك يكساله روزنامه فکاهی توفیق است . همه روزه میتوانید با پرداخت فقط ۴۵ تومان برای دوستان خود ( در هر کجای دنیا که باشند ) يكسال روزنامه توفیق را مشترك شوید . آدرس : استانبول - روبروی مسجد استانبول - «روزنامه توفیق»



رای عادلانه!  
محاکنه شهردار کلاردشت تمام شد و طبق رای دادگاه به ۱۰۱ سال زندان محکوم گردید! شهردار سابق که از رأی دادگاه خیلی دلخور شده بود با اعتراض رئیس دادگاه گفت با بامعنه من عمر نوح دارم که صدویکسالش رو باید توی زندون بگذرونم؟ ... رئیس دادگاه در جوابش گفت:  
- برو خدایو شکر کن که ما ملاحظه تو کردیم و بجای ابد محکومت نکردیم! و الا در او تصور حالاها تو زندون میموندی!؟

اطمینان خاطر!

محسن با تغییر بدوستش گفت:  
- آخه تو چطور راضی شدی با زنی که تا حالا شش تا شوهر عوض کرده عروسی کنی؟ .. درستش خنده زیرکانه ای کرد و گفت:  
- برای اینکه مطمئنم همیشه با من زندگی نمیکنی! ؟  
«ح - ف»  
استاد دانشگاه:  
موجودیکه حتی گاهی فراموش میکند نفس بکشد!  
محصل:  
موجودیکه فکر میکند فقط هوای سالن سینما قابل استنشاق است!

# روزنامه فکاهی توزینا

استادری - اجتماعی - سیاسی

این روزنامه نخستین پرتی ۹ ساله ۹۲ ساله است!

پهلوئی تانگ لکت باشترینان  
حقیقت سترگم انان که دکن

رئیس هیئت تحریریه: دکتر عباس توینق

سرپرست: حسین توینق

صاحب امتیاز: میر: حسن توینق

توزینق روزنامه است آبی و سفید که هیچ مرزب در دسترس نیستی بستی ندارد

دوات ۳ هزار کیلو ذغال بین فقرا تقسیم میکنند... - جراید

- قربان ۳ هزار کیلو که بجائی نمیرسه!..

قصور علیخان

- بگین ۱۰ شب تو روزنومه هابنویسن

۳۰ هزار کیلو میشه!!

